

غزل شماره ۴۸۲

ای دل به کوی عشق گذاری نمی کنی

اسباب جمع داری و کاری نمی کنی

چوگان حکم در کف و گویی نمی زنی

باز ظفر به دست و شکاری نمی کنی

این خون که موج می زند اندر جگر تو را

در کار رنگ و بوی شکاری نمی کنی

مشکین از آن نشدم خلقت که چون صبا
بر خاک کوی دوست گذاری نمی کنی

ترسم که ز این چمن نبری آستین گل
کز گلکشش تحمل خاری نمی کنی

در آستین جان تو صد نافه مدرج است
وان را فدای طره یاری نمی کنی

ساغر لطیف و دلکش و می افکنی به خاک
و اندیشه از بلای خاری نمی کنی

حافظ برو که بزگی پادشاه وقت

گر جمله می کنند تو باری نمی کنی

تفسیر فال

همه چیز برای موفقیت و پیشرفت فراهم است، اما تو همچنان در سکوت و تعلل به سر می‌بری. این تأخیر و بی‌عملی جایز نیست؛ چرا که اگر همچنان بر این رویه اصرار ورزی، ممکن است همه چیز را از دست بدهی. در این مسیر، نه تنها شانس‌های ارزشمند را از دست می‌دهی بلکه ممکن است در بوستان زندگی‌ات حتی خاری نیز نصیب نشود. عدم دوراندیشی و عدم توجه به فرصت‌ها می‌تواند موجب شود که درخت آرزوهایت هرگز به ثمر ننشیند و تلاش‌هایت بی‌ثمر بماند. بنابراین، با نگاهی فعال و مصمم به آینده قدم بردار تا بتوانی بهره‌ای از امکانات موجود ببری و موفقیت‌های خود را رقم بزنی.

به کوشش : [پارسی‌دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)